

دکتر نصرالله قهرمانی

وکیل پایه یک دادگستری

بحثی پیرامون ماده ۳۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۹

○ مقدمه:

در نظام قضایی بعد از انقلاب ایران، مقررات مربوط به تجدیدنظر از احکام و قرارهای دادگاه، بیشترین تغییرات را تجربه کرده است. مطالعه تاریخ حقوق این برهه از زمان، این واقعیت را روشن می‌سازد که مسئولین قوه قضاییه کشور نسبت به این مقوله، صراحت فکری لازم را نداشته‌اند. به همین دلیل هر چند گاه یک بار تغییراتی را در این بخش از قواعد آیین دادرسی مدنی ایجاد کرده‌اند. به طوری که می‌توان این تغییرات را در سه دوره کاملاً متمایز از هم مورد مطالعه و بررسی قرار داد.

در دوره اول که به سالهای اولیه انقلاب نزدیک است، آراء دادگاهها غیر قابل تجدیدنظر بود و در دوره دوم که سالهای میانی بعد از انقلاب را شامل می‌گردد، تجدیدنظر از آراء به طور محدود در قوانین ما پذیرفته شده بود.

بالاخره در دوره سوم که هم اکنون در آن قرار داریم، تجدیدنظر نامحدود از آراء دادگاهها در نظام قضایی کشور پیش‌بینی گردیده است که قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۹ متضمن این طرز تفکر است.

با توجه به این که دوره اول و دوم را پشت سر گذاشته‌ایم و مطالعه مقررات مربوط به تجدیدنظر در این دو دوره صرفاً از جهت تاریخ حقوق می‌تواند مفید باشد. در این نوشتار مقررات دادرسی مدنی را در دوره فعلی و به طور مشخص در قانون

آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۷۹ مورد بحث قرار داده‌ایم.

باب چهارم در قانون آیین دادرسی مدنی جدید به مقررات مربوط به تجدید نظر خواهی اختصاص یافته است. اصطلاح تجدید نظر در این قانون به دو معنای خاص و عام به کار رفته است. تجدید نظر در معنای خاص، یعنی رسیدگی ماهوی مجدد نسبت به آراء قابل تجدید نظر دادگاه‌های بدوی، در دادگاه تجدید نظر استان.

در حالی که تجدید نظر در معنای عام کلمه یعنی تجدید نظر در کلیه آرا اعم از دادگاه‌های بدوی، تجدید نظر و حتی شعب دیوان عالی کشور و بدین ترتیب مرحله رسیدگی فرجامی که به موجب قوانین سابق خود عنوان تجدید نظر خواهی از احکام دادگاه‌های تالی را داشت، در قانون جدید دیگر تحت این عنوان شناخته نشده است و به همین اعتبار احکام مربوط به آن با عنوان «فرجام‌خواهی» در باب پنجم قانون موصوف مورد بحث جداگانه قرار گرفته است.

تقسیم تجدید نظر خواهی به عام و خاص و یا بر اساس آنچه در محاورات حقوقی مصطلح است، به تجدید نظر خواهی عادی و فوق‌العاده، از تلفیق مواد ۳۲۶ و ۳۶۵ و ۴۱۱ قانون جدید از یک سو و مواد ۳۳۲ و ۳۳۱ همان قانون که بدون هیچ گونه نظم منطقی و به صورت پراکنده تنظیم گردیده‌اند از سوی دیگر، استنتاج می‌شود. زیرا طبق ماده ۳۶۵ قانون موصوف، آراء صادره در مرحله تجدید نظر جز در موارد مقرر در ماده ۳۲۶ قطعی تلقی شده است و نیز طبق ماده ۴۱۱ قانون یاد شده «مقررات ماده ۳۲۶ نسبت به احکام صادره از دادگاه تجدید نظر و شعب دیوان عالی کشور لازم‌الرعايه می‌باشد». بنابراین تردیدی باقی نمی‌ماند که موارد سه گانه نقض پیش‌بینی شده در ماده ۳۲۶ آن قانون ناظر به کلیه احکام دادگاه‌های بدوی، تجدید نظر و حتی شعب دیوان عالی کشور است و به اعتبار وسعت دایره شمول این قسم تجدید نظر خواهی، آن را تجدید نظر خواهی عام نامیدیم و بر عکس موارد تجدید نظر خواهی مندرج در مواد ۳۳۲ و ۳۳۱ قانون مزبور اختصاص به آراء دادگاه‌های بدوی دارد. برای سهولت مطالعه، بدواً به شرح موارد تجدید نظر خواهی عام (تجدید نظر خواهی فوق‌العاده) می‌پردازیم:

○ موارد تجدید نظر خواهی عام یا فوق العاده

موارد احصاء شده در ماده ۳۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی جدید مصوب سال ۷۹ همان مواردی است که در فقه به عنوان تنها جهات تجدید نظر خواهی از حکم حاکم شرع شناخته شده است. به طوری که در غیر موارد مذکور، حکم حاکم شرع، قطعی تلقی می‌گردد. ویژگی‌های تجدید نظر خواهی عام یا فوق العاده را با استقراء در مواد مختلف قانون موصوف و سابقه آن در گذشته می‌توان در نکات زیر خلاصه کرد:

۱- درخواست تجدید نظر موضوع ماده ۳۲۶ ناظر به احکام قطعی است و نسبت به احکام غیر قطعی که درخواست تجدید نظر از آنها از طریق عادی امکان‌پذیر باشد، این ماده قابل اعمال نیست.

۲- تجدید نظر خواهی موضوع ماده ۳۲۶ نیاز به تقدیم دادخواست و ابطال تمیز هزینه دادرسی ندارد.

۳- تجدید نظر خواهی از احکام مشمول این ماده با توجه به تبصره ذیل ماده ۳۴۴، مقید به مهلت معین نیست.

۴- آراء قطعی دادگاه‌های بدوی و نیز آراء غیر مشمول ماده ۳۶۸ قانون آیین دادرسی مدنی جدید دادگاه‌های تجدید نظر و همچنین آراء شعب دیوان عالی کشور در صورت انطباق با موارد سه گانه ماده ۳۲۶ قابل تجدید نظر خواهی است.

۵- مرجع تقدیم درخواست تجدید نظر خواهی از آراء دادگاه‌های بدوی و دادگاه‌های تجدید نظر استان و شعب دیوان عالی کشور به ترتیب رییس حوزه قضایی مربوطه، رییس دادگستری استان، رییس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور است.

علاوه بر مقامات قضایی مندرج در تبصره یک ماده ۳۲۶، طبق قانون تعیین اختیارات رییس قوه قضاییه مصوب اسفند ماه ۷۸، باید رییس قوه قضاییه را هم از مقامات موضوع تبصره یک ذیل ماده ۳۲۶ به شمار آورد و منظور از عبارت «هر قاضی دیگری که طبق مقررات قانونی، پرونده تحت نظر او قرار می‌گیرد». مندرج در تبصره موصوف، قضات اجرای احکام است که در تشکیلات جدید سازمان قضایی، واحدهای اجرای احکام، مستقل از دادگاه‌ها و تحت نظر آنان اداره می‌شوند.

الف - عدم صلاحیت قاضی و دادگاه صادر کننده حکم:

بند «ج» ماده ۳۲۶ عیناً منطبق بر بند «د» ماده ۳۴۸ است و با اندکی تفاوت با بند یک ماده ۳۷۱ نیز انطباق دارد. زیرا هم بند «ج» ماده ۳۲۶ و هم بند «د» ماده ۳۴۸ ناظر به عدم صلاحیت قاضی یا دادگاه صادر کننده حکم است. لیکن در بند یک ماده ۳۷۱، فقط عدم صلاحیت دادگاه مورد حکم واقع شده است.

در بادی امر تکرار موضوع واحد (عدم صلاحیت قاضی و دادگاه) در چند جا، به عنوان یکی از جهات تجدید نظر خواهی با احکام متفاوت، در امر قانون نویسی، غیر اصولی به نظر می‌رسد زیرا در حالی که در مواد ۳۷۱ و ۳۴۸، عدم صلاحیت «دادگاه» رسیدگی کننده و «قاضی» موضوع حکم قرار گرفته است، به نظر می‌رسد نیازی به تکرار همین موضوع در بند «ج» ماده ۳۲۶ نبوده است.

لیکن علت این تکرار را می‌توان اینگونه توجیه نمود که بند «ج» ماده ۳۲۶ حتی در مورد احکام صادره از دادگاه تجدید نظر و دیوان عالی کشور هم قابلیت اجرا دارد، ولی موارد اعمال بند یک ماده ۳۴۸ صرفاً احکام بدوی است و بند یک ماده ۳۷۱ هم فقط در مورد آراء مشمول ماده ۳۶۷ قابل اعمال است.

نتیجه مترتب بر این استدلال این است که درخواست تجدید نظر نسبت به احکام دادگاه‌های بدوی بر اساس بند «ج» ماده ۳۲۶ نباید مورد پذیرش واقع شود. زیرا در صورت عدم صلاحیت قاضی یا دادگاه صادر کننده حکم بدوی، حسب مورد دادگاه تجدید نظر استان و دیوان عالی کشور با توجه به بند «د» ماده ۳۴۸ و بند یک ماده ۳۷۱، حکم صادره را نقض خواهند کرد.

○ تفاوت رسیدگی مرجع تجدید نظر در مورد عدم صلاحیت قاضی و عدم صلاحیت دادگاه

طبق ماده ۳۲۹ ق.آ.د.ا.م ۷۹ در صورتی که «عدم صلاحیت قاضی» صادر کننده رأی ادعا شده باشد، مرجع تجدید نظر در صورت احراز صحت ادعا، رأی را نقض و رأساً نسبت به موضوع دعوی رسیدگی خواهد نمود. بنابراین در چنین حالتی مرجع صدور حکم ثانوی پس از نقض، مرجع تجدید نظر و دیوان کشور خواهد بود، زیرا ارجاع امر به قاضی هم طراز قاضی صادر کننده حکم اولیه، در قانون پیش‌بینی نشده است.

لیکن چنانچه نقض حکم. به دلیل «عدم صلاحیت دادگاه» صادر کننده حکم باشد، حالت‌های دوگانه زیر متصور است:

۱- چنانچه مرجع نقض، دیوان عالی کشور باشد، تنها در صورتی که عدم صلاحیت دادگاه صادر کننده حکم، از نوع ذاتی باشد، رأی اولیه نقض خواهد شد ولی چنانچه دادگاه صادر کننده حکم اولیه، علیرغم نداشتن صلاحیت محلی، مبادرت به صدور حکم کرده باشد، دیوان عالی کشور تنها در صورتی که ایراد عدم صلاحیت محلی تجدیدنظر خواه مورد توجه دادگاه تالی قرار نگرفته باشد، حکم صادره را نقض خواهد نمود. (بند یک ماده ۳۷۱)

۲- در صورتی که مرجع نقض، دادگاه تجدیدنظر استان باشد و دادگاه صادر کننده حکم بدوی فاقد صلاحیت ذاتی یا محلی در صدور حکم اولیه مشخص گردد، در هر حال رأی صادره نقض و پرونده جهت رسیدگی به مرجع صالح فرستاده خواهد شد (ماده ۳۵۲ ق.آ.داد.م.۷۹).

علت این برخورد دوگانه قانونگذار با احکامی که در صدور آنها قاعده صلاحیت محلی رعایت نگردیده است، معلوم نیست. به نظر می‌رسد با توجه به اینکه مقررات مربوط به صلاحیت محلی عمدتاً به منظور رعایت حال خواننده و تسهیل امر دفاع برای وی در مناسب‌ترین شرایط، پیش‌بینی گردیده است و ارتباط به نظم عمومی ندارد، در صورت تراضی طرفین و یا حتی عدم ایراد صلاحیت محلی از طرف خواننده، مناسبتر این بوده است که ماده ۳۵۲ قانون آیین دادرسی مدنی به عدم صلاحیت ذاتی اختصاص داده می‌شد.

ب - اشتباه قاضی صادر کننده حکم:

این عنوان کلیت دارد و شامل موارد زیر می‌گردد:

۱- اشتباه قاضی در کشف موضوعی دعوی.

۲- اشتباه در انطباق حکمی دعوی با مواد قانونی.

۳- اشتباه در عدم صلاحیت شخص قاضی در رسیدگی به دعوی.

۴- اشتباه در عدم صلاحیت دادگاه صادر کننده حکم.

بدیهی است چنانچه اشتباه قاضی، مربوط به عدم صلاحیت خود یا دادگاه تحت

تصدی او باشد، مورد مشمول احکام مربوط به بند «ج» ماده ۳۲۶ خواهد بود و تنها در مواردی که اشتباه مزبور ناظر به جنبه موضوعی یا حکمی قضیه باشد، حکم مزبور باید طبق ماده ۳۲۷ مورد تجدید نظر واقع گردد.

طبق ماده ۳۲۷ «چنانچه قاضی صادرکننده رأی، متوجه اشتباه خود شود، مستنداً پرونده را به دادگاه تجدید نظر ارسال می‌دارد. دادگاه یاد شده با توجه به دلایل ابرازی، رأی صادره را نقض و رسیدگی ماهوی خواهد کرد».

نکته‌ای که در مورد این بند قابل طرح است، این است که آیا منظور از «قاضی» در این بند «دادگاه صادرکننده حکم» است یا «شخص قاضی» که دادگاه به تصدی وی تشکیل شده است؟

با توجه به این که مقررات فقهی که حکم مندرج در ماده ۳۲۶ از آن اقتباس شده است، ناظر به شخص قاضی است نه دادگاه، نویسندگان قانون آیین دادرسی مدنی سال ۷۹ نیز به شخص قاضی صادرکننده حکم نظر داشته‌اند نه دادگاه تحت تصدی او. بنابراین، این اصطلاح را باید تفسیر فقهی کرد و از تسری آن به «دادگاه» به عنوان یک نهاد قضایی در تشکیلات جدید دادگستری خودداری نمود. این تفسیر علاوه بر انطباق با موازین فقهی، این مزیت را نیز خواهد داشت که موجب می‌گردد از دامنه احکام قابل تجدید نظر موضوع ماده ۳۲۶ تا حد محسوسی کاسته شود.

بدیهی است در مواردی که قاضی صادرکننده حکم، به هر علتی پست قضایی خود را از دست داده باشد، مشمول عنوان قاضی مندرج در بند الف ماده ۳۲۶ نخواهد بود. نکته دوم این است که آیا صرف اعلام وقوع اشتباه از سوی قاضی صادرکننده حکم، موجب نقض حکم صادره توسط مرجع تجدید نظر است و یا دادگاه تجدید نظر نیز باید وقوع اشتباه را تأیید نماید. به عبارت دیگر آیا دادگاه تجدید نظر در چنین مواردی بدون کنترل قضایی و حصول اطمینان از اینکه اعلام وقوع اشتباه قاضی صادرکننده حکم، صحیح است یا خیر، مکلف به نقض حکم و رسیدگی مجدد است؟

این تردید از آنجا ناشی می‌گردد که طبق موازین فقهی، اعلام اشتباه قاضی صادرکننده حکم، موجب بی‌اعتباری آن می‌گردد لیکن مستنبط از ماده ۳۲۷ این است که نویسندگان قانون آیین دادرسی مدنی سال ۷۹، صرف اعلام اشتباه قاضی صادرکننده

حکم را، کافی برای نقض حکم ندانسته‌اند و دادگاه تجدید نظر را مکلف ساخته‌اند «با توجه به دلایل ابرازی، رأی صادره را نقض و رسیدگی ماهوی» نماید.

عبارت «با توجه به دلایل ابرازی» در ماده ۳۲۷ مفید این معناست که چنانچه مرجع تجدید نظر، رأی صادره را صحیح تشخیص و اعلام اشتباه قاضی را موجه نداند، از نقض حکم خودداری خواهد نمود، زیرا در غیر این صورت لازم می‌آید مرجع تجدید نظر در مقام نقض و تأیید این قبیل احکام، تابع نظر قاضی صادرکننده حکم بدوی باشد.

پ - قاضی دیگری پی به اشتباه رأی صادره ببرد به نحوی که اگر به قاضی صادرکننده رأی تذکر دهد، متنبه شود.

اجرای بند ۲ ماده ۳۲۶ در عمل با منطوق آن متفاوت است، زیرا طبق منطوق آن، مقامات قضایی مندرج در تبصره ذیل ماده ۳۲۶ باید نخست اشتباه قاضی صادرکننده رأی را به وی تذکر دهند و در صورت متنبه نشدن وی، تشریفات مربوط نقض رأی او در مرجع تجدید نظر طی شود. این استنتاج با موازین شرعی مبنی بر اینکه هیچ حکمی جز توسط قاضی صادرکننده آن قابل نقض نیست، سازگارتر است. لیکن چون در اکثر موارد قاضی و دادگاه‌های صادرکننده حکم، حتی با تذکر مقامات قضایی دیگر از رأی خود عدول نمی‌نمایند، استثنائات قضیه در عمل نادیده گرفته می‌شود و در مواردی که مقامات قضایی مربوطه، متوجه اشتباه قاضی صادرکننده حکم شوند، بدون تذکر نسبت به طرح موضوع در مرجع تجدید نظر اقدام می‌نمایند.

نکته‌ای که نباید مورد غفلت قرار گیرد، این است که اشخاص مندرج در تبصره یک ذیل ماده ۳۲۶ و نیز رییس قوه قضاییه، اساساً صلاحیت نقض دادنامه‌های مشمول ماده ۳۲۶ را ندارند بلکه در صورتی که تشخیص دهند مورد منطبق بر بندهای سه گانه ماده مزبور می‌باشد، باید درخواست نقض رأی را از دادگاه عالی‌تر از دادگاه صادرکننده رأی نمایند. به بیان دیگر، چنانچه رأی قطعی دادگاه بدوی، مورد تجدید نظر خواهی قرار گرفته باشد، مرجع درخواست نقض آن، دادگاه تجدید نظر استان مربوطه است و در صورتی که از رأی دادگاه تجدید نظر استان درخواست تجدید نظر شده باشد، مرجع نقض آن دیوان کشور خواهد بود. لیکن چنانچه موضوع درخواست تجدید نظر خواهی، رأی شعب

دیوان عالی کشور باشد، طبق فراز آخر ماده ۴۱۲ قانون موصوف، مرجع نقض آن، شخص رییس دیوان عالی کشور است، زیرا تشخیص مقامات مندرج در تبصره یک ذیل ماده ۳۲۶ و نیز رییس قوه قضاییه صرفاً شرط به جریان افتادن درخواست تجدید نظر خواهی است و بس و بیش از این اثری ندارد، به طوری که اگر مقامات مزبور، مورد را منطبق بر بندهای سه گانه ماده ۳۲۶ تشخیص ندهند، اساساً باب رسیدگی مجدد به دعوایی که منتهی به صدور حکم قطعی شده است، گشوده نمی شود.

○ اثر تجدید نظر خواهی موضوع ماده ۳۲۶ در اجرای حکم

با توجه به اینکه تجدید نظر خواهی موضوع ماده ۳۲۶ طریقه فوق العاده شکایت از احکام است، طبق اصول کلی، مانع از اجرای حکم نیست و ماده ۳۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی سال ۷۹ که مقرر داشته است «آراء صادره در مرحله تجدید نظر جز در موارد مقرر در ماده ۳۲۶ قطعی است» بدین معنا نیست که اگر نسبت به آراء دادگاه تجدید نظر، درخواست رسیدگی مجدد طبق ماده ۳۲۶ شود، آراء مزبور غیر قابل اجرا خواهد بود، زیرا اصطلاح «غیر قطعی» در این ماده «نه به معنای غیر قابل اجرا» بلکه به معنای «فاقد اعتبار امر مختومه» است که در مقررات آیین دادرسی مدنی بعد از انقلاب وارد شده است. توضیح مطلب آنکه در آیین دادرسی مدنی قبل از انقلاب احکام قطعی واجد دو ویژگی بودند، نخست آنکه این قبیل احکام قابلیت اجرا داشت ثانیاً دارای اعتبار امر مختومه بود که به هیچ وجه جز در موارد اعاده دادرسی قابل طرح مجدد در دادگاهها نبود. با تصویب ماده ۳۲۶ فعلی و ماده ۱۸ سابق، اعتبار امر مختومه عملاً از احکام قطعی دادگاهها سلب گردیده است و دعوایی که مراحل رسیدگی عادی خود را طی کرده است، طبق ماده ۳۲۶ ممکن است بارها مورد رسیدگی مجدد واقع شود، لیکن وصف قابل اجرا بودن احکام قطعی همچنان به قوت خود باقی است:

این تعبیر از ماده ۳۶۵ نه تنها با موازین قضایی سازگار است، عملاً نیز به مصلحت جامعه است، زیرا چنانچه بتوان با تجدید نظر خواهی های مکرر موضوع ماده ۳۲۶ مانع اجرای احکام دادگاه های تجدید نظر گردید، عملاً کمتر حکمی از دادگاهها به مرحله اجرا خواهد رسید.